

■ بررسی و تحلیل مؤلفه‌های جریان تاریخ‌نگاری چپ (کمونیستی) ایرانی
در اولین دهه پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ ش

زینب احمدوند | مرتضی دهقان نژاد | علی‌اکبر کجیاف | عبدالله عطائی

■ چکیده

هدف: هدف این پژوهش بررسی و تحلیل مؤلفه و شاخص‌های اصلی جریان تاریخ‌نگاری چپ (کمونیستی) ایرانی در اولین دهه پس از پیروزی انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ ش است. در پاسخ به این سؤال که جریان تاریخ‌نگاری چپ (کمونیستی)، دارای چه مؤلفه‌ها و مشخصه‌هایی در این دوران بوده‌است. فرضیه این پژوهش این است که جریان تاریخ‌نگاری چپ در دهه شصت شمسی به‌عنوان یکی از پرکارترین دوره‌ها در ادوار تاریخ‌نگاری این جریان با تأثیر از فضای انقلابی آن زمان، دارای مؤلفه و مشخصه‌های خاصی بوده‌است. با این توضیح که برخی از این مؤلفه‌ها در تمامی ادوار تاریخ‌نگاری این جریان مطرح بوده‌است؛ ولی برخی دیگر متأثر از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ ش و فضای انقلابی در اولین دهه پس از انقلاب نمود یافته‌اند.

روش/رویکرد پژوهش: روش پژوهش حاضر به شکل توصیفی-تحلیلی با تکیه بر منابع اسنادی و کتابخانه‌ای است.

یافته‌ها و نتایج: یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که دهه شصت شمسی به دلیل فضای باز انقلابی-به‌ویژه در اوایل این دهه- در ادوار تاریخ‌نگاری جریان چپ یک نقطه عطف است. تولید آثار قلمی فراوان مورخان و نویسندگان چپ در قالب خاطره‌نگاری و کتاب‌های تاریخی خود، منجر به ایجاد مؤلفه‌ها و مشخصه‌های خاص این جریان تاریخ‌نگاری در این دوران شده‌است این امر در جای خود می‌تواند نظم بهتری به مهم‌ترین ویژگی‌های این نوع تاریخ‌نگاری بدهد و خصیصه‌های این نگرش تاریخی را نمایان سازد. از جمله مؤلفه‌هایی که در این پژوهش بررسی خواهد شد و می‌توان آنها را مهم‌ترین مشخصه تاریخ‌نگاری چپ (کمونیستی) در اولین دهه پس از انقلاب اسلامی نامید، عبارتند از: نگاه ایدئولوژیک، اغراق‌گویی و بزرگنمایی، تولید واژگان و مفاهیم جدید، پیشینه‌سازی طولانی، شوروی دوستی، وابستگی عقیدتی و سیاسی به کمونیست جهانی، تهمت و افترا به مخالفان خود، تضاد و تناقض، نپذیرفتن مسئولیت درباره رویدادهای گذشته و مبارزه با امپریالیسم.

کلیدواژه‌ها

تاریخ‌نگاری، جریان چپ، مارکسیسم، مؤلفه‌های تاریخ‌نگاری

تحقیقات تاریخی

فصلنامه گنجینه اسناد: سال بیستم و هفتم، دفتر دوم، (تابستان ۱۳۹۶)، ۴۹- ۲۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۹/۳ ■ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۰/۲۶

بررسی و تحلیل مؤلفه‌های جریان تاریخ‌نگاری چپ (کمونیستی) ایرانی در اولین دهه پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷

زینب احمدوند^۱ | مرتضی دهقان نژاد^۲ | علی‌اکبر کجیاب^۳ | عبدالله عطائی^۴

مقدمه

با توجه به رشد رویکرد و نگرش‌های جدید در فضای تاریخ معاصر ایران، به‌نوعی ساختار تاریخ‌نگاری ایرانی نیز به شکل منطقی‌تر مطرح گردیده و تاریخ‌نگاری نوین ایرانی به‌طرز بارزی تحت تأثیر گفتمان‌های جدیدی چون ناسیونالیسم و کمونیسم قرار گرفته‌است و همین امر باعث ایجاد جریان‌های متفاوتی در این عرصه شده‌است. از جمله اصلی‌ترین این جریان‌های تاریخ‌نگاری در دوره معاصر می‌توان به تاریخ‌نگاری ملی‌گرا، چپ، آکادمیک، درباری و سلطنتی، و اسلامی اشاره نمود. در این میان تاریخ‌نگاری چپ مانند یک جریان مهم در کنار دیگر جریان‌های تاریخ‌نگاری با ویژگی‌ها و مؤلفه‌های خاص خود نمود و تداوم یافته‌است. این جریان برگرفته از مکتب فکری مارکسیسم، تغییرات عمده‌ای را در مسیر تاریخ‌نگاری ایرانی ایجاد کرد. سبک و سیاق تاریخ‌نگاری پیشین ایرانی یعنی تاریخ‌نگاری روایی و سیاسی پاسخگوی این جریان‌های مدرن فکری نبود و به همین دلیل بدون اغراق می‌توان شکل‌گیری جریان تاریخ‌نگاری مدرن ایرانی را تاحدی محصول حضور و نفوذ جریان‌های فکری‌ای چون مارکسیستی دانست که بر محور مردم استوار بود.

بنابراین این جریان در بازتعریف تاریخ‌نگاری جدید ایرانی در دوران معاصر سه‌ویژه دهه شصت شمسی که موضوع اصلی این پژوهش است - تأثیر عمده‌ای در صورت‌بندی تاریخ‌نگاری ایرانی بر جای گذاشت و متون تاریخی جدیدی با مؤلفه‌های خاص، تحت تأثیر این گفتمان پدید آمد.

۱. دانشجوی دوره دکتری تاریخ ایران
دانشگاه اصفهان.

Ahmadvand915@yahoo.com

۲. استاد گروه تاریخ دانشگاه اصفهان
(نویسنده مسئول).

Dhghannejad@yahoo.com

۳. استاد گروه تاریخ دانشگاه اصفهان

aliakbarkajbaf@yahoo.co.uk

۴. استادیار گروه معارف دانشگاه

بوعلی سینا همدان

a.ataei92@gmail.com



این پژوهش به صورت کلی در جهت شناخت محورهای اساسی تاریخ‌نگاری چپ به‌عنوان یک جریان اصلی در تاریخ‌نگاری معاصر ایرانی حرکت نموده‌است تا با ارزیابی و تبیین این محورها به شناخت دقیق‌تر این جریان تاریخ‌نگاری در دهه شصت شمسی کمک نماید.

با توجه به مقدمات مطرح‌شده، این پژوهش به دنبال تبیین و تحلیل برخی کتاب‌های تاریخی برآمده از این جریان در دهه شصت شمسی، سؤال و فرضیه زیر را بررسی می‌کند.
سؤال: اصلی‌ترین مؤلفه‌ها و مشخصه‌های جریان تاریخ‌نگاری چپ ایرانی بعد از انقلاب به‌خصوص در دهه شصت شمسی کدام‌اند؟

فرضیه: جریان تاریخ‌نگاری چپ ایرانی در اولین دهه پس از انقلاب و متأثر از فضای انقلابی این دوران دارای ویژگی‌ها و مؤلفه‌های خاصی بوده‌است.

پیدایش تفکر چپ (مارکسیستی)

جریان مارکسیستی از نظر ایدئولوژیک ریشه در افکار متفکرانی چون کارل مارکس و فریدریش انگلس آلمانی دارد. این جریان با شعار حمایت از طبقات فرودست جامعه مانند طبقه کارگران، علیه نظام سرمایه‌داری و مادی‌گرایی غربی ایجاد گردید (مارکس و انگلس، ۱۳۸۵، صص ۲۷-۲۸).

مبانی فکری این جریان عبارت بود از: ماتریالیسم دیالکتیک یا مادی‌گرایی و اصالت ماده؛ توجه به اصل اقتصاد به‌عنوان زیربنای اصلی جامعه؛ و نظام طبقاتی (مارکس و انگلس، ۱۳۸۵، ص ۴۶).

به‌طور کلی هر اندیشه‌ای محصول دستاوردهای فکری پیشینیان و شرایط عینی جامعه‌ای است که در آن تولید می‌شود. تاریخ اروپا در نیمه نخست سده نوزدهم، شاهد برتری نهایی شیوه تولید سرمایه‌داری بود که نه تنها مواضع اقتصادی بلکه مواضع اجتماعی و سیاسی بورژوازی را نیز در کشورهای بزرگ اروپایی تحکیم می‌کرد. طبقه سرمایه‌دار در جستجوی ثروت و قدرت و برتری یافتن بر یکدیگر، به مسابقه پرداختند و فاصله میان طبقات اصلی جامعه سرمایه‌داری یعنی بورژوازی و پرولتاریا در آن زمان روزبه‌روز بیشتر می‌شد؛ این جریان در عمل، نابرابری اقتصادی و اجتماعی را به دنبال آورد. در فاصله سال‌های ۱۸۳۰ تا ۱۸۵۰م، و نارضایتی طبقه کارگر، به تدریج قیام‌هایی علیه طبقه سرمایه‌دار بورژوا به وقوع پیوست؛ ولی در عمل طبقه پرولتاریا فاقد برنامه و ایدئولوژی مشخصی برای این رویارویی بود (مارکس و انگلس، ۱۳۸۵، صص ۴۸-۵۰).

این وضعیت سخت اقتصادی و سیاسی قرن هجدهم، باعث شد مارکسیسم در عین

علم‌گرایی، به دنبال جامعه‌آیة ایده‌آلی باشد که در طرح سیر تکاملی تاریخی خود، نوید آن را به مردم می‌داد. این عوامل باعث گردید مارکس هسته نظری خود را بر دیالکتیکی بنیان نهد که نماد کامل ماتریالیسم تاریخی بود. در ایدئولوژی مارکسیسم، همه تغییرات از دریچه مادیات و تحولات اقتصادی نگریسته می‌شد. مارکس دیالکتیک ذهن‌گرای هگل را با اندیشه‌های سوسیالیستی تخیلی و وضعیت اقتصاد سرمایه‌داری اروپا در قرن نوزدهم میلادی و همچنین رواج علم‌گرایی بر اساس بنیان‌های ریاضی و فیزیک و غایت‌مندشدن علوم طبیعی، در راستای مادی‌گرایی باهم آمیخت؛ سپس، دیالکتیک ماتریالیسم تاریخی را برای علمی کردن و غایت‌مند نمودن تاریخ بنیان نهاد (قمری، ۱۳۸۰، ص ۹۵).

در ماتریالیسم تاریخی مارکس، نوع و درجه تکامل ساختار زیربنایی بر اساس نوع تولید، شیوه تولید، عوامل تولید، روابط تولید و مالکیت تعیین می‌شود. براین اساس، تولید هیچ‌گاه متوقف نمی‌شود و همیشه، در حال تغییر و تکامل است. هنگامی که بر اثر گذشت زمان، ابزار تولید تکامل می‌یابد شیوه تولید نیز تغییر می‌کند؛ در نتیجه روابط انسان‌ها و به دنبال آن رژیم سیاسی و اجتماعی آن‌ها نیز تغییر می‌یابد. این تغییرات باید متناسب با یکدیگر باشد. در غیر این صورت، بین عوامل و عناصر تولید تضاد (دیالکتیک) ایجاد می‌شود و انقلاب رخ می‌دهد (مارکس و انگلس، ۱۳۸۵، ص ۵۲).

مارکس به پشتوانه اندیشه‌های مارکسیستی خود قصد داشت انسان را از آسمان و اندیشه‌های انتزاعی، رهایی بخشد. او می‌گفت: «آدمی فعالیت حیات مادی خود را تابع اراده و آگاهی خویش می‌کند و فعالیت حیاتی آگاهانه، آدمی را بلاواسطه از فعالیت حیاتی حیوانی متمایز می‌سازد. انسان با خلق جهان از طریق فعالیت عملی خویش، خود را به عنوان موجودی آگاه به اثبات می‌رساند. تولید حیوانات از روی آگاهی نیست از روی نیاز است؛ اما انسان هنگامی که فارغ از نیاز جسمانی است و فقط به هنگام رهایی از چنین نیازی است که تولید می‌کند. او از طریق کار و تولید خود را اثبات می‌کند» (مارکس، ۱۳۷۸، ص ۱۳۳). از این رو آگاهی انسان نه بسته به ماوراءالطبیعه بلکه کاملاً مادی و زمینی و انسانی بود. از نظر مارکس این آگاهی انسان‌ها نیست که هستی‌شان را تعیین می‌کند بلکه برعکس هستی اجتماعی آن‌ها تعیین‌کننده آگاهی‌شان است (کولاکوفسکی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۳۹۳)؛ به این دلیل در ایدئولوژی مارکسیسم، تولید در زیربنا و مذهب در روبنای نظام اجتماعی قرار گرفت.

مارکس برای سیر تکاملی تاریخ، مراحل در نظر گرفته‌است. این مراحل شامل کمون اولیه، برده‌داری، فئودالیسم، سرمایه‌داری و کمونیسم بود.

در اندیشه‌های مارکس و انگلس، سرمایه‌داری، آخرین مرحله، از مناسباتی بود که بعضی از انسان‌ها، انسان‌های دیگری را استثمار می‌کردند، بعدها، لنین با طرح «امپریالیسم

به‌مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری» و تشریح پدیده استعمار، نتیجه گرفت که سرمایه‌داری با کشاندن تضادهای درونی به بیرون از مرزهای ملی، توانسته‌است از بروز جنبش سوسیالیستی، جلوگیری کند؛ ولی هر سه آن‌ها یعنی مارکس و انگلس و لنین اعتقاد داشتند که پیروزی پرولتاریا و به‌وجودآمدن سوسیالیسم در پهنه جهان امری اجتناب‌ناپذیر و علمی است (نیک‌آئین، ۱۳۶۰، ص ۳۵۷).

ورود اندیشه مارکسیسم به ایران

جریان مارکسیستی و چپ از جمله مکاتبی است که در دوره معاصر فضای سیاسی کشور ایران را تحت تأثیر قرار داده‌است. جریان مارکسیستی پس از ورود به ایران هم‌زمان با تحولات انقلاب مشروطه با نام‌های چپ قدیم یا سنتی و چپ جدید مارکسیستی با تأسیس احزاب و سازمان‌های مخصوص به خود در صحنه سیاسی و اجتماعی تحولات ایران - به‌ویژه در فضای باز سیاسی دهه ۲۰ تا ۳۰ شمسی یعنی پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ش - پدیدار شد. هدف نهایی این جریان ایجاد نظامی سوسیالیستی - بر پایه آنچه در شوروی بود - در ایران بود. این جریان در شاخه چپ قدیم سه دوره را طی نمود، دوره نخست با نام سوسیال‌دمکراسی انقلابی، از وقایع انقلاب مشروطه تا کودتای ۱۲۹۹ش و روی کارآمدن رضاخان در ایران ادامه داشت. این افکار از طریق دانشجویان و روشنفکران ایرانی در اروپا و طبقه کارگران ایران در آذربایجان و روسیه به ایران وارد شد (کامبخش، ۱۳۵۸، ص ۷). دوره دوم از روی کارآمدن رضاخان و کودتای سوم اسفندماه ۱۲۹۹ش تا زمان برکناری وی در شهریور ۱۳۲۰ش ادامه یافت. در این زمان مارکسیست‌ها حزب کمونیست را در باکو بنیان نهادند که ادامه افکار سوسیال‌دمکرات‌ها بود. نخست نام آن را «حزب عدالت» گذاشتند و سپس به حزب کمونیست تغییر نام داد. دوران دیکتاتوری حکومت رضاشاه فرصت چندانی را برای توسعه حزب کمونیست ایران نداد و بعضی از رهبران و نیروهای آن نیز سرکوب و زندانی شدند. دوره سوم از شهریور ۱۳۲۰ش با تأسیس حزب توده تا انحلال آن در داخل کشور، در سال ۱۳۶۲ش و پس از انقلاب اسلامی است (طبری، ۱۳۶۶، ص ۱۶).

در نیمه سلطنت رضاشاه و در سال ۱۳۱۰ش، به علت راه‌انداختن اعتصابات کارگری و مخالفت با حکومت، با تصویب قانونی، تمام فعالیت‌های سازمان‌های سیاسی کمونیستی در ایران غیرقانونی اعلام شد و از فعالیت آن ممانعت به عمل آمد (نوذری، ۱۳۸۰، ص ۲۷). آخرین فعالیت حزب کمونیست در عصر پهلوی اول، به رهبری سه تن یعنی تقی ارانی و صمد کامبخش و کامران اصلانی با انتشار مجله دنیا همراه بود (طبری، ۱۳۶۶، ص ۱۶) که پس



از دستگیری آن‌ها و هم‌زمانشان، فعالیت کمونیستی مدتی به تعویق افتاد.

پس از سقوط رضاشاه، حزب کمونیست با نام حزب توده و به رهبری سلیمان اسکندری، کار خود را ادامه داد. هسته اولیه حزب پیش‌ازین در گروه ۵۳ نفر ارانی در دوره پهلوی اول شکل گرفته بود و مجدد در ۷ مهر ۱۳۲۰ ش اعلام موجودیت نمود. اعضای هیئت موقت عبارت بودند از: سلیمان میرزا اسکندری، عباس اسکندری، شیخ محمد یزدی، ایرج اسکندری، رضا روستا، دکتر مرتضی یزدی، دکتر رضا رادمنش، عبدالحسین نوشین، دکتر محمد بهرامی، بزرگ علوی و علی امیرخیزی بودند. این حزب در سال ۱۳۲۰ ش، کار خود را آغاز و برنامه‌ای موقت منتشر کرد. در این برنامه بر لزوم محور آثار دیکتاتوری رضاشاه، حراست از قانون اساسی، آزادی‌های مدنی، حکایت از حقوق شهروندان و همیاری در مبارزه جهانی دموکراسی علیه وحشیگری فاشیسم تأکید شده بود. آن‌ها کمونیست بودند؛ اما به علت ترس از علما و غیرقانونی بودن فعالیت کمونیستی در ایران و نگرش خصمانه مردم به سوسیالیسم خود را کمونیست نمی‌خواندند (آبراهامیان، ۱۳۷۹، ص ۳۴۸).

حزب توده -برجسته‌ترین جریان مارکسیست یا چپ در ایران در برهه زمانی ۱۳۲۰-۱۳۳۲ ش- نقش فعالی در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران داشت. از همان ابتدای تشکیل حزب، میان اعضا اختلاف عقیدتی وجود داشت که این اختلاف در سال‌های بعد، موجب تفرقه و جدایی میان آن‌ها و در نتیجه اختلاف در تئوری‌های مارکسیستی آن‌ها شد (سیاست و سازمان حزب توده ...، ۱۳۷۰، ص ۹۰).

این حزب در جریان ملی‌شدن صنعت نفت ایران ضمن رویارویی با جریان ملی‌شدن نفت ایران به دفاع از واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی پرداخت. با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ش حزب توده نیز همچون دیگر جریانات سیاسی سرکوب شد. در شرایط خفقان پس از کودتا در دهه ۴۰ شمسی برخی از جوانان حزب توده مبارزه مسلحانه را درپیش گرفتند و سازمان فدائیان خلق را پدید آوردند و با نام «چپ جدید» مشهور شدند. تفاوت دیدگاه‌های چپ قدیم با چپ جدید در روش مبارزه آن بود. گروه‌های چپ نو بر مبارزه مسلحانه تأکید داشتند، برعکس چپ قدیم که بر پایه مبارزه مسالمت‌آمیز عمل می‌کرد. سازمان چریک‌های فدائی خلق از مهم‌ترین گروه‌های چپ نو بود. دهه‌های چهل و پنجاه شمسی، دوران پیچیدگی نسبی گفتمان و تئوری رادیکال در ایران است. مباحث نظریه‌پردازان حزب توده در خارج از کشور انتزاعی بود؛ ولی در داخل ایران، گروه‌های چریک مارکسیست-لنینیست «چپ نو» خواستار عمل بودند. از پیوند گروه بیژن جزنی و گروه مسعود احمدزاده و امیر پرویز پویان، سازمان فدائیان خلق ایران پدید آمد. مسعود احمدزاده و بیژن جزنی دو شخصیت محوری جنبش چریکی مارکسیستی بودند. انتشار رساله «مبارزه مسلحانه؛ هم‌استراتژی هم‌تاکتیک» یکی از مهم‌ترین آثار تئوریک

جنبش چریکی مارکسیست‌های ایرانی در این دوران است. حملات مسلحانه از جمله حمله به ژاندارمری سیاهکل در سال ۱۳۴۹ش و کلانتری قلعهک از اقدام‌های مهم این افراد در این زمان بود. پس از این وقایع ۱۷ نفر از اعضای اصلی این گروه دستگیر و ۱۳ نفرشان اعدام شدند، باقیمانده این دو گروه در سال ۱۳۵۰ش باهم ادغام شدند و سازمان چریک‌های فدائی خلق را تشکیل دادند (نجاتی، ۱۳۷۱، ج ۱، صص ۳۸۰-۳۸۶).

سازمان مجاهدین خلق، رقیب ایدئولوژیکی سازمان چریک‌های فدائی خلق از دیگر گروه‌های انشعابی حزب توده است که در نظام جمهوری اسلامی به سازمان منافقین مشهور است. برخی از اعضای جوان نهضت آزادی این سازمان را در سال ۱۳۴۴ش تأسیس کردند. بنیان‌گذاران آن محمد حنیف نژاد، سعید محسن، حسن نیک‌بین (معروف به عبدی) بودند و سپس علی اصغر بدیع‌زادگان، علی باکری، علی مشکین‌فام، ناصر صادقی، علی میهن‌دوست، و حسین روحانی به آن پیوستند. شرایط سیاسی سخت دههٔ چهل و پنجاه شمسی به دلیل فشارهای سیاسی موجود و سرکوب خونین قیام ۱۵ خردادماه ۱۳۴۲ش به وسیلهٔ رژیم شاه، جوانان نهضت آزادی را -که از مشی مسالمت‌آمیز و پارلمانی نهضت آزادی ناامید شده بودند- به سوی مبارزهٔ قهری و مسلحانه علیه رژیم متمایل کرد. آنان با مطالعهٔ منابع اصیل اسلامی مانند قرآن و نهج‌البلاغه و آثار مهندس بازرگان و آیت‌الله طالقانی و برخی کتاب‌های مارکسیستی و مبارزات مردمی‌ای چون مردم کوبا و الجزایر، ایدئولوژی‌ای با مشی اسلامی و مارکسیستی تدوین کردند و جنگ چریکی و مسلحانهٔ شهری علیه نظام حاکم را متأثر از جنبش‌های مارکسیستی مبنای کار خود قرار دادند و از سال ۱۳۴۷ش به آموزش نظامی نیروهای سازمان پرداختند و حتی رضایابی و محمود شافعی را برای کسب آموزش‌های نظامی لازم به اردوگاه مبارزان فلسطینی اعزام کردند. این سازمان در سال ۱۳۴۹-۱۳۵۰ش به چند اقدام مسلحانه دست زد از جمله، بمب‌گذاری در کارخانهٔ صنایع الکتریکی تهران و همچنین فعالیت‌ها دیگر، که در نهایت باعث لورفتن و دستگیری آنان شد، از جملهٔ این افراد می‌توان به محمد حنیف نژاد، علی اصغر بدیع‌زادگان، علی باکری، سعید محسن، بهمن بازرگانی، ناصر صادق، علی میهن‌دوست، محمود عسگری‌زاده، رضایابی، محمد بازرگانی و مسعود رجوی اشاره کرد، تمامی این افراد به‌جز مسعود رجوی و بهمن بازرگانی اعدام شدند (نجاتی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۴۰۷).

سازمان پیکار در راه آزادی طبقهٔ کارگر، حزب دمکرات کردستان و گروه کومله از دیگر گروه‌های چپ بودند که در طی دهه‌های پنجاه و شصت فعالیت داشتند.

در طی سال‌های ۱۳۵۶-۱۳۶۲ش/۱۹۷۷-۱۹۸۳م فعالیت این حزب وارد مرحلهٔ تازه‌ای شد هم‌زمان با انتقال تشکیلات حزب چپ ایران، در خارج از کشور از شهر مسکو به لایپزیک



در آلمان شرقی شعبه‌های جدید از این تشکیلات در اروپا و ایران به وجود آمد. این جریان با انتقاد از اقدامات محمدرضاشاه پهلوی و حمایت ضمنی از قیام ۱۵ خردادماه ۱۳۴۲ش به رهبری آیت‌الله خمینی، فعالیت خود را توسعه دادند. تکاپوی انقلاب ایران در سال ۱۳۵۶ش و به‌ثمر رسیدن این انقلاب در سال ۱۳۵۷ش و وقایع پس‌از آن، به اعضا و رهبران حزب چپ ایران فرصتی مجدد داد که دست به نگارش و تدوین کتاب‌های تاریخی سازمان حزبی خود بزنند. این اقدام با هدف سهیم‌شدن در انقلاب (ساکما، ۱۳۱۵/۲۹۶) و دفاع از عملکرد حزب توده در این وقایع بود. سال‌های پس از انقلاب اسلامی ایران تا سال ۱۳۶۲ش زمان انتشار رسمی و آشکار نشریات توقیف‌شده حزب چپ بود که در زمان استبداد و سرکوب احزاب سیاسی در دوره پهلوی فعالیت می‌داشتند. این نشریات با همان نام‌های پیش از انقلاب مانند نوید، رزم، نامه مردم، دنیا و با هدف تجدید حیات جریان چپ به بازار عرضه می‌شد. این آثار به شکلی مبالغه‌آمیز و تبلیغات وسیع ایدئولوژیکی برای حزب و عضوگیری عناصر جدید در رقابت با سایر احزاب در دهه پس از انقلاب تلاش می‌کردند (طبری، ۱۳۶۷، صص ۳۰۱-۳۰۳). حزب توده، روزنامه نوید را در سال ۱۳۶۰ش دوباره منتشر ساخت؛ این روزنامه پیش‌از آن در سال ۱۳۵۴ش در سوئد چاپ می‌شد (کمام، ۱۰۲۶۵۲۸) و در سال ۱۳۶۱ راه حزب توده - نشریه هواداران حزب توده ایران در خارج از کشور - را در فرانکفورت چاپ کرد (کمام، ۹۷۰۳۸۷). حتی در سال ۱۳۵۸ش کمیته مرکزی حزب توده ایران، نامه سرگشاده‌ای را در ضمیمه روزنامه مردم به مردم، سازمان‌ها، گروه‌های هوادار انقلاب، شورای انقلاب، دولت موقت و رهبر کبیر انقلاب امام خمینی (ره) نوشت و افزون بر ارائه نظراتش درباره خطرهای تهدیدکننده دستاوردهای انقلاب بیان و همچنین در اطلاعیه کمیته مرکزی حزب توده ایران، نامزدهای خود برای نمایندگی مجلس خبرگان معرفی کرد (ساکما، ۹۹۹/۳۳۷۲۱).

این جریان سیاسی در سال ۱۳۶۲ش به دنبال اقدام در براندازی نظام جمهوری اسلامی غیرقانونی اعلام و از ساختار سیاسی کشور حذف شد و بیشتر اعضای آن زندانی یا اعدام شدند و یا اینکه به خارج از کشور فرار کردند و عملاً دیگر در داخل کشور فعالیتی نداشتند. این جریان پس از سقوط شوروی تا حد فراوانی ضعیف شد و هم‌اکنون در خارج از کشور به فعالیت علیه نظام جمهوری اسلامی می‌پردازد.

پیشینه تاریخی تاریخ‌نگاری چپ (مارکسیستی) در ایران

سنت تاریخ‌نگاری مارکسیستی به‌طور بارز با ترجمه آثار برخی مورخان روسی مانند: دیاکونف، پیگولوسگایا، گراتتوسکی، داندامایف، پطروشفسکی وارد حوزه تاریخ‌نگاری ایرانی شد.



جریان فکری-سیاسی چپ ایرانی، بخش بزرگی از چهره‌های سرشناس روشنفکری ایران را به خود جذب کرد. از جمله این افراد می‌توان به: صادق هدایت و بزرگ علوی از مهم‌ترین چهره‌های نثر مدرن ایران؛ احمد شاملو و نیما یوشیج پیشگامان شعر نو؛ سعید نفیسی، مهدی بامداد، محمد تمدن، مرتضی راوندی به عنوان تاریخ‌نویسانی سرشناس؛ یحیی آرین پور پژوهشگر تاریخ و ادبیات؛ چهره‌های ادبی شاخص نظیر پرویز خانلری، نادر نادریپور، محمد تفضلی، محمد معین، فریدون توللی اشاره نمود (آبراهامیان، ۱۳۹۱، صص ۲۰۴ و ۲۰۵).

ایران‌شناسان شوروی نخستین گروهی بودند که جامعه ایران را بر محور مباحث تئوریک و بر اسلوب نظریه مارکسیسم-لنینیسم تبیین کردند. ایران‌شناسان شوروی، نظام مالکیت (شیوه‌های تولید و نیروهای تولیدی)، استبداد، استعمار، شرایط اقلیمی جامعه ایران، و مؤلفه‌های توسعه‌نیافتگی جامعه ایران را مطرح و بر اساس این نظریات و تئوری‌های مارکسیسم-لنینیسم، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران را تحلیل و تفسیر کردند. نظریه امپریالیسم‌زدایی لنین به صورت امری مسلم و جدل‌ناپذیر در جنبش چپ و تاریخ‌نویسی ایران مطرح شد؛ این نظریه همچنین حوزه شعر و ادبیات را هم دربرگرفت و تأثیرات آنی خود را بر آن گذاشت و در نتیجه شاعران مارکسیستی چون احمد شاملو، فروغ فرخزاد، و خسرو گل‌سرخ‌ی ظهور کردند. از جمله تاریخ‌نویسان ایرانی که با اسلوب تاریخ‌نگاری شوروی، تاریخ و جامعه ایران را تفسیر کردند می‌توان؛ مرتضی راوندی، محمدرضا سوداگر، احسان طبری، علی اکبر اکبری، اباذر ورداسبی، و محمدرضا فشاهی را نام برد.

در زمینه تاریخ‌نگاری نخستین نشریه‌های حزبی سرآغاز تاریخ‌نگاری حزب چپ ایران است. مجلاتی مانند ناکامی سیاست، به مدیر مسئولی عباس اسکندری به‌عنوان ارگان رسمی حزب توده منتشر شد؛ همچنین نامه مردم به صاحب امتیازی رضا رادمش در کنار نشریاتی مانند سیاست، رهبر، و رزم منتشر می‌شد. در شش سال آغاز فعالیت رسمی حزب توده ایران -برخلاف وابستگی مستقیم و غیرمستقیم سران و رهبران آن به شوروی- گروهی در درون این حزب با هرگونه وابستگی به بیگانگان مخالفت می‌کردند؛ این گروه سرانجام در چالش با سران وابسته حزب توده از این حزب منشعب شدند. رهبری این جریان بر عهده خلیل ملکی و انور خامه‌ای بود و شخصیت‌هایی چون جلال آل احمد نیز در میان آنان به چشم می‌خورد. این دوران آغاز دوره دوم تاریخ‌نگاری چپ ایرانی با دو رویکرد وابسته و غیروابسته بود (ترابی فارسانی و توسلی کوپایی، ۱۳۸۸، صص ۳-۵).

تاریخ‌نگاری چپ در دهه شصت شمسی

سنت تاریخ‌نگاری چپ ایرانی در دهه شصت شمسی تحت تأثیر رویدادها و تحولات درونی و بیرونی جامعه ایرانی از یک‌طرف و نیز دگرگونی‌ها و تغییرات عمیق درون‌گروهی و درون‌حزبی گروه‌ها و جریان‌های چپ در ایران از سوی دیگر قرار گرفت و توانست تاحدودی به حیات خود ادامه دهد. آنچه بر تاریخ‌نگاری چپ ایرانی در این دهه بیش از هر امر دیگری تأثیر گذاشت و به‌صورت بسیار عمیق بر نگاه و بینش مورخان این طیف سیاسی - ایدئولوژیک اثر گذاشت، تحولاتی بود که در کانون قدرت و نظام سیاسی ایران در اواخر دهه پنجاه و اوایل دهه شصت انجام گرفت. پدیده انقلاب اسلامی با وجود تمام ویژگی‌های پیش‌بینی‌ناپذیری‌ای که داشت در یک نقطه، سایر جریان‌ها و حرکت‌های سیاسی را به هم پیوند داد و آن‌هم ابراز شگفتی و حیرتی بود که در نتیجه این تحول عمیق در کانون قدرت در ایران برای این جریان‌ها به همراه آورد.

غالب مورخان چپی که در این دهه به نگارش آثار تاریخی دست زدند، در واقع بقایای احزاب و جریان‌های قدرتمندی بودند که در این زمان بنا به دلایل سیاسی و عقیدتی و نیز در نتیجه تحولاتی که در کانون قدرت در ایران رخ داده بود از مشارکت آزادانه در سپهر سیاسی ایران محروم شده بودند و فعالیت قلمی خود را در تحلیل، تفسیر و تبیین وضع موجود و نیز اهم تحولات تاریخ معاصر ایران و نیز بعضاً کل تاریخ این سرزمین آغاز کردند. در این دوره، بقایای حزب توده و نیز تاحدودی جنبش چریکی فداییان خلق بیشترین فعالیت نوشتاری را در حوزه تاریخ‌نگاری به خود اختصاص دادند (ساکما، ۱۳۹۶/۱۷۵۰۹).

جریان تاریخ‌نویسی عناصر و مورخان چپ در دهه شصت بیشتر مانند فرصتی مغتنم و پراهمیت جلوه کرد تا این افراد در پس آن بر تمامی تجربه‌های ناکام پیشین، تصورات و انگاره‌های مسلم‌پنداشته‌شده سابق و اکنون ناکام‌مانده و نیز فرافکنی‌ها و بعضاً تهمت‌ها و سرزنش‌های گروه‌ها و جریان‌های رقیب در عرصه سیاست عملی در ایران و اندیشه‌های تاریخی دیگر گروه‌ها، سرپوشی از توجیه بگذارند و این بار با نگاهی تاریخی و بنا به آنچه خودشان از آن با تعبیر مستند نام می‌بردند، درصدد تبیین این وضعیت نوین برآیند. در واقع به تاریخ‌نگاری جریان چپ در دهه شصت شمسی باید در چنین فضا و گفتمانی توجه و آنگاه به بررسی انگاره‌ها، بینش‌ها و روش‌های این طیف از مورخان درباره تحولات تاریخ ایران اقدام کرد.



تنوع گونه‌های نگارشی در تاریخ‌نگاری چپ در دهه شصت

آنچه را می‌توان میراث تاریخ‌نگاری جریان چپ در دهه شصت شمسی نامید، دارای تنوع زیادی است که در گونه‌های متنوعی همچون خاطره‌نویسی، مصاحبه و گفت‌وگو، و کتاب‌های مستقلی در تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، در این دوره و از جانب این دسته از مورخان ایجاد شده‌است. تعداد زیادی از کتاب‌های نوشته‌شده با نگرش‌های مارکسیستی در دهه شصت خاطرات اشخاص و شخصیت‌های سیاسی‌ای است که بنا به دلایل متعدد از ادامه فعالیت‌های سیاسی در این دوره دست برداشتند و به کار نگارش کتاب‌هایی با این شکل اقدام کردند. اهمیت این گونه آثار در تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری جریان چپ به گونه‌ای است که بررسی انگاره‌ها و بینش‌های سیاسی-اجتماعی و ایدئولوژیک این مورخان بدون توجه به این آثار امری سخت و چه‌بسا غیرممکن باشد. در واقع این آثار به دلیل آشکارسازی و نیز تلاش در جهت حقیقت‌یابی بهتر برای محققین بسیار اهمیت دارند (آبراهامیان، بی‌تا، صص ۲۵ و ۲۶).

بازمانده‌های حزب توده در رأس تمامی جریان‌های چپ در دهه شصت- فعالیت بسیار چشمگیر خود را در راه نگارش آثاری در شکل خاطره‌نویسی ادامه دادند. بسیاری از سران و رهبران کنونی و پیشین این حزب خاطراتی از خود در دهه شصت برجا گذاشته‌اند که محتوای آن‌ها بسیار قابل تأمل است و در جای خود از بسیاری از جهت‌گیری‌ها، مواضع، اندیشه‌ها، و خواسته‌های اینان در جریان رویدادهای تاریخ معاصر ایران پرده برمی‌دارد. غلامحسین فروتن، انور خامه‌ای، منوچهر کی‌مرام، احسان طبری، نورالدین کیانوری و دیگر اعضای حزب توده، هر یک در این دوره به نگارش آثاری در این حوزه دست زده‌اند (ساکما، ۲۶۴/۱۹۴۴؛ ۲۶۴/۱۵۷۸۶؛ ۲۶۴/۱۵۰۱۱ و ۲۶۴/۱۴۱۶۵)؛ البته در این میان افرادی هم بودند که برخلاف دیگر دوستان خود در این وادی قدم نگذاشتند و اثری مکتوب از خود بر جای نگذاشتند.

فارغ از این رویکرد نسبتاً پویا در خاطره‌نویسی که مواضع تاریخ‌نگارانه مورخان چپ (مارکسیستی) را تا حدودی در خود جای می‌دادند، آثار دیگری نیز در قالب گفت‌وگو و مصاحبه فعال از پاره‌ای از این شخصیت‌ها بر جای مانده‌اند که به سهم خود در فهم این جریان تاریخ‌نگاری در دهه شصت اهمیت فراوانی دارند. این آثار را می‌توان در ذیل تاریخ‌نگاری شفاهی بعد از انقلاب اسلامی دسته‌بندی کرد و از مهم‌ترین منابع در شناخت رویکرد، روش و بینش تاریخ‌نگارانه مورخان و نویسندگان چپ بعد از انقلاب به شمار می‌آیند. هم‌زمان با انقلاب شاه‌رخ وزیری با فریدون کشاورز-یکی از اعضای چپ مارکسیستی- مصاحبه‌ای شفاهی انجام داد. این مصاحبه سرفصل جدیدی در تاریخ‌نگاری شفاهی جریان چپ مارکسیستی در



دههٔ پس از انقلاب شناخته می‌شود. هدف از این مصاحبه، تلاش در جهت تکمیل رسالهٔ دکتری شاهرخ وزیری در پاریس بود (کشاوری، ۱۳۵۷، ص ۱). این مصاحبه به‌نوعی آغازگر جریان تاریخ‌نگاری شفاهی چپ در این دوره بود، اهمیت این مصاحبه در این نکته است که فریدون کشاوری تقریباً برای نخستین بار علیه بسیاری از نیروهای چپ درگیر در جریان تحولات معاصر ایران صحبت کرد و ضعف‌های آن‌ها را برشمرد و دلایل کناره‌گیری خود را از آن‌ها شرح داد. نمونهٔ دیگری از این آثار که باروش مصاحبه به نگارش درآمد، خاطرات ایرج اسکندری است. این اثر حاصل مصاحبهٔ اسکندری با دو تن از کادرهای سابق حزب توده یعنی خسرو امیرخسروی و فریدون آذرنور بود و در حدود سال‌های ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۳ ش به نگارش درآمد. آنچه تا حدودی ارزش منابع با رویکرد مصاحبه و گفت‌وگو را در مقایسه با جریان خاطره‌نویسی بیشتر نمایان می‌سازد و برای فهم این سنت تاریخ‌نگاری به‌نوعی مستندتر و قابل‌اتکاتر می‌نماید، بیشتر ناشی از این امر است که مصاحبه‌شونده در جریان مصاحبه بیشتر در معرض پرسش‌های گوناگون قرار می‌گیرد؛ البته این امر به هیچ وجه نمی‌تواند مطلق قلمداد شود؛ چون در این گونه آثار نیز گرچه رویکردهای تاریخ‌نگارانه تا حدودی مسلط است، باز هم تمایل این افراد برای نوعی فرافکنی، تهمت و افتراء، و نپذیرفتن مسئولیت بسیاری از رویدادهای گذشته آشکار است.

کتاب‌ها و آثار مستقلی نیز در حوزه‌های تاریخی و اجتماعی ایران با رویکرد چپ مارکسیستی در این برههٔ تاریخی به نگارش درآمد که البته در قیاس با دو نوع دیگر آثار یادشده در جریان تاریخ‌نگاری چپ دههٔ شصت تعداد کمتری است.

روش و بینش در تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری چپ دههٔ شصت

از نظر روش‌شناسی، ذهنیت حاکم بر تاریخ‌نگاری جریان چپ را در دههٔ شصت شمس می‌توان تداوم مهم‌ترین مؤلفه‌ها و بینش‌هایی دانست که پیش از این اساسی‌ترین و بنیادی‌ترین مؤلفه‌های حاکم بر تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری چپ در ایران و چه در خارج از ایران شناخته می‌شدند. این روش بیش از هر امر دیگری تحت تأثیر جهان‌بینی‌ها، اندیشه‌ها و رویکردهای تاریخی مورخان شوروی و نیز ایدئولوژی مسلط مارکسیسم-لنینیسم بوده است که با نگاهی ویژه و اختصاصی به جریان تاریخ می‌نگریستند؛ در نتیجه، چنین نگرشی مانند دیگر ابعاد چارچوب این ایدئولوژی بر دیدگاه مورخان ایرانی نیز اثر گذاشت و نتیجهٔ این تقلید صرف، این شد که همهٔ روش و بینش و ارزش‌های آن چارچوب ایدئولوژیک، از جانب نویسندگان و مورخان ایرانی دههٔ شصت نیز به‌کار گرفته شد. بر اساس آنچه در نگرش تاریخ‌نگارانهٔ ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم می‌آید، تاریخ



ایران نیز با گستره دیرپای تمدنی خود تحلیلی جامعه‌شناختی می‌شد که بر اساس آن، این جامعه نیز در طول تاریخ خود، تمام مراحل تاریخی مدنظر مارکس و از آن جمله، جامعه اشتراکی اولیه، برده‌داری، فئودالیسم، سرمایه‌داری و سرانجام کمونیسم را پشت سر می‌نهاد. در چنین فضا و گفتمانی بود که در کشورهایی که زیر نفوذ یا به گونه‌ای دارای ارتباطات گسترده با شوروی بودند، بر نگارش و آموزش تاریخ برای بهره‌برداری‌های سیاسی و ایدئولوژیک، نظارت‌های گسترده‌ای اعمال می‌شد (ایگرس، ۱۳۸۹، ص ۹۱).

با بررسی مواضع و تبیین‌های پاره‌ای از مورخان چپ دهه شصت، به سهولت می‌توان مشاهده نمود که آنان نیز به تبع تأثیرپذیری از چنین آموزه‌های ایدئولوژیک، موضوعاتی همچون اهمیت آبیاری، ثبات جامعه روستایی، وجود نظام مالکیت، سازوکارهای زمین‌داری، وجود نظام‌های ایلی - عشیره‌ای، قیام‌ها و نهضت‌های آزادی‌خواهانه، ساختار روستاها و شهرها، نظام فئودالی و در واقع تمامی ابعاد و شئون حیات اجتماعی ایرانیان را در ذیل مفهوم و برداشت مارکسیسم - لنینیسم به آزمون و تجربه می‌نهادند. چنین ذهنیت و نگرشی حتی دورترین دوره‌های تاریخ ایران را از زمان باستان نیز دربرمی‌گرفت. آنچه در ورای این فعالیت‌های تاریخ‌نگارانه پراهمیت به نظر می‌رسید، این نکته بود که با وجود تضادها و تعارض‌هایی که جامعه، تاریخ، فرهنگ و اقتصاد ایران با ایده‌های تاریخ‌شناسانه مارکسیست‌ها داشت، همچنان از جانب مورخان و نویسندگان ایرانی پیر و این آموزه‌ها، تلاش می‌شد تا سیر این تاریخ را در الگوی بسته و چارچوبی خود بگنجانند (همایون کاتوزیان، ۱۳۹۰، مقدمه).

مؤلفه دیگری که مورخان و نویسندگان چپ ایرانی در این دوره نیز در تحلیل‌های خود بیشترین بهره را از آن بردند، مفهوم طبقه بود. روش تحلیل طبقاتی که در واقع می‌توان آن را در زمره مهم‌ترین روش‌ها و تحلیل‌های تاریخ‌نگرانه سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها دانست، به‌طور اعم از جانب این دسته از نویسندگان ایرانی نیز به خدمت گرفته شد و تا حدودی به رویکرد مسلط در میان آن‌ها بدل شد. در واقع و به صورت بسیار کلی، مهم‌ترین پیام چنین نگرشی به تاریخ و تاریخ‌نگری این بود که بر اساس این رویکرد می‌توان عملکرد هر فرد، گروه و یا جریان سیاسی و اجتماعی را بازتابی از منافع طبقاتی وی دانست (حزب توده‌از شکل‌گیری تا فروپاشی ...، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۳۳۹).

یک رویکرد تحلیلی دیگر که در میان این دسته از مورخان اهمیت داشت توجه به نقش و سهمی بود که برای پدیده استعمار و امپریالیسم در تحولات تاریخ ایران قائل بودند که بسیار بیشتر و پررنگ‌تر از واقعیت‌های اجتماعی - تاریخی ایران بود. از این دیدگاه، عامل اصلی و نهایی و نیز مسئول تمامی عقب‌ماندگی‌های ایرانیان را می‌شد در همین پدیده جست‌وجو نمود (رواسانی، ۱۳۶۷، صص ۳-۷).

بر همین مبنا می‌توان نمونه‌های دیگری را نقل کرد که در آن نگاه تاریخی - تحلیلی این مورخان در همین چارچوب گفتمانی ایدئولوژیک قرار می‌گیرد. برخی دیگر از این نویسندگان در تحلیل‌های کلانی که از تاریخ ایران می‌کردند، در تلاش بودند تا نظام سیاسی و حکومتی ایران در ادوار دورتر تاریخی را نیز تبیین کنند و در گنجاندن این سازوکار در چارچوب نظری پذیرفته‌شده اهتمام می‌کردند. براین اساس، سراسر تاریخ ایران از منظر سیاسی آن ذیل مفاهیمی چون دسپوتیسم شرقی یا استبداد شرقی قابل تبیین بود که البته وجوه بارز آن ذیل عنوان نظام تولید آسیایی قابل فهم بود. در این دیدگاه، دولت متمرکز که در نظام شاهنشاهی تجلی می‌یافت مدیریت منتظم و مستبدانه خود را اعمال می‌کرد. مشروعیت چنین نظامی نیز خواه‌ناخواه از وظایفی ناشی می‌شد که ساختار اجتماعی بر دوش این نهاد گذاشته بود (جوانشیر، ۱۳۶۰، ص ۸۷). این نگرش تاریخی البته تنها مختص دوره‌های دورتر تاریخ ایران نمی‌شد و بعضاً پیش می‌آمد که پاره‌ای از این مورخان در تحلیل‌های خود از تحولات جامعه ایرانی در دو قرن اخیر نیز تمام هم و تلاششان را به کار می‌گرفتند؛ برای نمونه، تاریخ ایران دوره قاجار و نیز پهلوی، معنای دیگری برای این دست از مورخان داشت. این دوره برای آنان مانند مرحله‌ای حساس در تکامل تاریخی ایران بود که باید سرانجام به ایجاد جامعه سرمایه‌داری و قیام توده‌ها برای از بین بردن این مرحله و در پایان ایجاد جامعه سوسیالیستی بیانجامد (طبری، ۱۳۶۰، ص ۱۳).

آنچه از ذکر این نمونه‌ها می‌توان فهمید، این نکته اساسی است که گفتمان تاریخی‌ای که این نویسندگان مورخ از آن موضع، اقدام به تحلیل تاریخ ایران می‌کرده‌اند، دقیقاً همان آموزه‌هایی است که پیش از این شرحی مختصر از آن بیان شد. این مواضع، البته از نگاه خود این نویسندگان حاوی درجه بسیار بالایی از عقلانیت و علمیت بود به گونه‌ای که پذیرش اصول ماتریالیسم و دیالکتیک از جانب اینان مجالی برای تردید در پایه‌ها و بنیان‌های این ایدئولوژی باقی نمی‌گذاشت. نکته بسیار قابل تأمل تری که در دیدگاه این مورخان و نویسندگان نمود می‌یافت، باوری بود که آن‌ها به مواضع و تحلیل‌های خود داشتند. در واقع این گروه گاهی، با صراحت اعلام می‌کردند که نگاه به تاریخ جز از منظری حزبی و ایدئولوژیک میسر نخواهد شد و قضاوت درباره افراد و رویدادهای تاریخی در چنین چارچوبی است که بهتر نمایان خواهد شد. این امر آشکارا بر این موضع پافشاری می‌کرد که در این مسیر، واقعیت‌های تاریخی قربانی مصلحت‌گرایی حزبی خواهد شد و در نتیجه، آنچه حاصل می‌شد تاریخی تحریف‌شده بود (خاطرات نورالدین کیانوری، ۱۳۷۱، ص ۵۷).

انقلاب اسلامی در نگرش مورخان چپ دهه شصت شمسی

انقلاب اسلامی ایران، به باور تمامی متفکران و اندیشمندانی که در مسیر تحلیل و ارزیابی این رویداد عمیق تاریخی پای نهاده‌اند، یکی از مهم‌ترین رویدادهای تاریخ معاصر نه تنها در ایران که در سراسر جهان بوده است. تغییر و تحولات بسیار عمیقی که به تبع پدیده انقلاب اسلامی در ایران و حتی جهان رخ داد به تناوب بررسی شده است و زوایای مختلف این پدیده عظیم سیاسی - اجتماعی - فرهنگی کاوش شده است؛ با وجود این آنچه در این مختصر درباره انقلاب می‌آید، دیدگاه، نگرش، و شیوه مواجهه مورخان و نویسندگان چپ (مارکسیستی) درباره این واقعه است و تلاش بر این است تا این پدیده عمیق تاریخی این بار از زاویه‌ای دیگر بررسی شود. انقلاب اسلامی در ابتدا شگفتی همه جریان‌های سیاسی را در پی آورد؛ با وجود این به نظر می‌رسد که این امر از جانب مورخان، فعالان و نویسندگان چپ (مارکسیستی)، عمیق‌تر و حیرت‌انگیزتر بوده است. هرچه بود پیروزی جریان مذهبی در بهمن ۱۳۵۷ در تحلیل‌های آشنا و ایدئولوژیک جریان چپ پیش‌بینی نشده بود و روند تکامل تاریخ از منظر اینان، می‌بایست از مسیری دیگر و با سازوکارهایی دیگر طی می‌شد و این رویدادها در تضاد آشکار با تئوری پیشین متفکران چپ قرار داشت؛ با وجود این، مدت‌زمانی پس از پیروزی انقلاب تا سال‌های زیادی از دهه ۶۰، نگاه این طیف به پدیده انقلاب همچنان تداوم یافت و تلاش برای تحلیل هرچه دقیق‌تر این پدیده از جانب اینان هیچ‌گاه کمرنگ نشد. در ذیل می‌بینیم که چگونه طیف مورخان و نویسندگان چپ در تحلیل و تبیین انقلاب اسلامی نیز دقیقاً بر همان اسلوب پیشین گام برداشتند و چگونه از همان مفاهیم و نگرش‌های پیش‌گفته در فهم این واقعه مهم بهره بردند.

در زمره اولین واکنش‌ها و تحلیل‌هایی که از جانب جریان چپ (مارکسیستی) نسبت به پدیده انقلاب، نمود یافت، تلاش برای مطرح نمودن یک نوع تأخیر ناخواسته در جریان تکامل تاریخی بود. بر همین اساس است که اینان در تبیین وضع موجود، بر این عقیده جدید پافشاری کردند که پدیده انقلاب اسلامی به روشنی نمایان ساخته است که ساختار و بافت جمعیتی، اقتصادی و اجتماعی ایران هم‌زمان با این دوره، هنوز نتوانسته است بستری مناسب و لازم فراهم سازد تا به تبع آن جامعه سوسیالیستی مدنظر را بتوان ایجاد نمود (حزب توده ایران، اسناد و دیدگاه‌ها حزب توده ایران...، ۱۳۶۰، ج ۲، ص ۴۱۶).

مرحله‌بندی جریان انقلاب از جانب این نویسندگان از جمله اقدام دیگری بود که جایگاهی شایان توجه در تحلیل‌های طیف چپ از خود برجای گذاشته است. بر اساس این رویکرد - که بلافاصله در اولین سال‌های پس از پیروزی انقلاب مطرح می‌شد - جریان نوپای انقلاب نتوانسته بود تضاد خود را با امپریالیسم و تکیه‌گاه اجتماعی آن و نیز با بقایای مناسبات



ارباب- رعیتی دیگر و همچنین نظام قرون وسطایی حل کند؛ بنابراین از نظر آنان انقلاب در این مرحله آغازین هنوز در ابتدای مسیر ملی و دمکراتیک به‌سرمی‌برد (حزب توده ایران، اسناد و دیدگاه‌ها حزب توده ایران...، ۱۳۶۰، ج ۲، صص ۷۰-۷۲).

پذیرش انقلاب اسلامی ایران با عنوان حرکتی ملی- دمکراتیک و تلاش در جهت شناختن مواضع و گرایش‌های این قدرت نوپا در تعامل و یا تقابل با قدرت‌های شرق و غرب نیز در ادامه همان تلاش‌های نخستین بود. آنچه در این میان بسیار قابل تأمل می‌نماید این نکته مهم است که برخلاف تحلیل‌های دوره‌های بعدی این نویسندگان، نگاه آنان به انقلاب آشکارا در جهت نادیده‌گرفتن بنیان‌ها و زمینه‌های دینی و اعتقادی این انقلاب بوده‌است؛ به‌گونه‌ای که عملاً منکر وجود پایگاه‌های مشروعیت‌بخش دینی این جریان شدند. مهم‌ترین نکته‌ای که در آغاز توجه این طیف را در نسبتش با انقلاب به خود معطوف کرد همان ظرفیت‌های ضدسرمایه‌داری و ضدامپریالیستی انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ش بود. (حزب توده ایران، اسناد و دیدگاه‌ها حزب توده ایران...، ۱۳۶۰، ج ۲، صص ۷۳-۷۵).

فهم بهتر رویداد بزرگ انقلاب اسلامی، البته در گرو بازبینی‌ها، شناخت پیش‌زمینه‌ها و تأمل در بسترهای به‌وجودآورنده آن بود. این امر نیز البته از جانب نویسندگان جریان چپ (مارکسیستی) بارها و بارها انجام گرفت و تلاش شد تا با بازنگری مجدد این تحولات، تحلیلی نزدیک‌تر به چارچوب‌های اعتقادی خویش بیابند. تمامی این بازنگری‌ها و بازبینی‌ها را بدون استثنای توان در ظل همان مفاهیم پیش‌گفته در درون ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم قرار داد.

نورالدین کیانوری -از رهبران سیاسی حزب توده و نیز یکی از پرکارترین نویسندگان این طیف- در نگرش خود به بسترهای ایجادکننده انقلاب از چنین موضعی به این تحولات نظر داشت. وی که در دسته‌بندی‌های خود از جریان‌هایی که هم‌زمان با یکدیگر علیه حکومت پهلوی مبارزه می‌کردند، جریان مذهبی را نیز در سال‌های قبل از پیروزی انقلاب گنجانده بود، به نقطه اشتراکات مهم این جریان‌های گوناگون اشاره می‌کند و عنوان می‌نماید که آنچه طیف مذهبی را در کنار دیگر جریان‌های سیاسی به مبارزه علیه حکومت پهلوی سوق داده‌است، یکی، تبعات ناشی از اصلاحات ارضی بود که تضادهای جامعه ایرانی را نمایان کرد و دیگری، سرکوب آزادی‌های سیاسی مردم ایران بود که در نهایت وضعیت موجود را به‌جانب انقلابی هدایت کرد که در بطن خود ضدامپریالیستی و عمیقاً خلقی و مترقی بود (کیانوری، ۱۳۵۹، ص ۸۶).

نگرش کیانوری البته در سال‌های ابتدایی دهه ۶۰ تا حدودی تعدیل‌یافته‌تر و به‌جانب نوعی تلاش برای حضور مشروع در ساختار سیاسی ایران بعد از انقلاب منعطف شد.

کیانوری در تبیین آنچه وی خط امام می خواند، اعتقاد داشت که این حرکت، جنبشی بر ضد امپریالیسم آمریکا، تأمین کننده کلیه آزادی های خلق، تلاشگر در جهت ایجاد دگرگونی های بنیادی در نظام اقتصادی جامعه، ازین برنده غارتگری سرمایه داری وابسته و زمین داری بزرگ و در نهایت بهبودبخش همه جانبه شرایط زندگی محرومان و زحمتکش است (کیانوری، ۱۳۶۱، ص ۲۵۸).

تحلیل و خوانش چریک های فدایی خلق از روند انقلاب در دهه شصت در کل این گونه بوده است: «طبقه بورژوا، رندانه در حال قبضه کردن قدرت بودند. این طبقه بیش از هر چیز در صدد ترمیم خرابی های سیستم کمپرادور با پوشش اسلامی بود و بنا بر ماهیت طبقاتی اش قبل از آنکه به پرولتاریا اعتماد کند، به بورژوازی اعتماد می کند. او حتی وقتی هم که در اوج قدرت است باز هم اساس کار را به دست بورژوازی می سپارد. خرده بورژوازی در نهایت وابسته به بورژوازی است» (سازمان چریک های فدایی خلق، ۱۳۶۰، ص ۴۶).

این تحلیل ها تا آنجا پیش می رفت که این دسته از نویسندگان حتی انقلاب اسلامی ایران را در زمره انقلاب های اصیل جای نمی دادند و خود تصور و تعریف مجزایی را از انقلاب مدنظر داشتند و در همین راستا این گونه می اندیشیدند که در یک جامعه وابسته به سرمایه داری، وقتی انقلاب واقعی رخ می دهد که طبقه کارگر رهبری انقلاب را بر عهده داشته باشد و هر تحولی جز این، هر اندازه هم که مهم باشد، یک مرحله از انقلاب نمی تواند قلمداد شود و در واقع انقلاب واقعی نیست. در این تحول، اگر چه شاه سرنگون شد، اما چون وجه دیگر انقلاب یعنی حاکمیت طبقه کارگر و رفع سلطه سرمایه داری به وقوع نپیوست، پس نمی توان مدعی یک انقلاب بود (حسن زاده، ۱۳۸۴، ص ۴۹).

به نظر می رسید که این بازخوانی ها و پیش بینی های مبتنی بر تحلیل های معطوف به نگرش تاریخ نگران مارکسیستی از این امید نشئت می گرفت که اولاً از نظر آن ها حقانیت نظریه های مارکسیستی، امری حتمی و غیر قابل تردید بود و دوم اینکه، آن ها بقیه گروه های پیروز در روند انقلاب را فاقد هر گونه ویژگی رهبری و پیش برنده تلقی می کردند (حسن زاده، ۱۳۸۴، ص ۵۱).

مهم ترین مؤلفه های تاریخ نگاری جریان چپ ایرانی در دهه شصت

در آنچه تاکنون درباره نگرش مورخان چپ دهه شصت آمد، تاحدودی رویکرد و نگاه خاص آنان به تاریخ و اجتماع و نیز به مهم ترین جریان های سیاسی - اجتماعی ایران معاصر نمایان شد و مواضع ایدئولوژیک و چارچوبی این مورخان به تاریخ و جامعه ایران تاحدودی نمایان شد. مؤلفه هایی که در اینجا درباره آن ها سخن خواهد رفت و از آن ها

به‌عنوان مهم‌ترین تمایزات تاریخ‌نگاری چپ دهه شصت نام برده خواهد شد هم می‌تواند جنبه درون‌متنی و محتوایی داشته باشد و هم از زاویه بیرونی و برون‌متنی قابل طرح و بررسی باشد. بدیهی است که نوع خاصی از نگرش تاریخی و تاریخ‌فهمی که از جانب ایدئولوژی مارکسیسم نشر و القا می‌شد بر محتوای این آثار تاریخی اثر می‌گذاشت و از جانب دیگر تأثیر مستقیم این طیف از مورخان از روشنفکران و مورخان شوروی و البته در صدر اینان رهبران درجه‌یک این کشور به‌صورت آشکار در تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری این مورخان و نویسندگان دخیل شد و تأثیرات عمیقی بر رویکردهای آن‌ها گذاشت.

با تمامی این تفصیلات می‌توان گفت اگرچه برای نمونه ایده‌ای بنیادین مانند عبور حتمی و ناگزیر کل جهان از مراحل پنج‌گانه مدنظر مارکس، به شکلی تأمل‌برانگیز بر نگرش تاریخی مورخان ایرانی اثر می‌گذاشت، هم‌زمان، مواضع، رویکردها، و سیاست‌های واقع‌گرایانه‌تر مقامات شوروی نیز در آرا و بازاندیشی‌های تاریخی این مورخان تأثیری مستقیم می‌نهاد؛ به‌گونه‌ای که برخی از تحلیل‌ها و تفسیرهای مقامات شوروی عیناً در تاریخ‌نگاری مورخان چپ بازتولید می‌شد.

با این توضیحات، اکنون می‌توان به دسته‌بندی مهم‌ترین مؤلفه‌های تاریخ‌نگاری چپ دهه شصت پرداخت؛ البته باید در نظر داشت که برخی از این مؤلفه‌ها و مشخصه‌ها مربوط به کل دوره تاریخ‌نگاری چپ مارکسیستی است و برخی دیگر متأثر از فضای تاریخ‌نگاری دهه شصت شمسی و پدیده انقلاب اسلامی به وجود آمده‌اند. اکنون کوشش می‌شود تا مهم‌ترین مؤلفه‌ها و ویژگی‌های این نوع تاریخ‌نگاری، دسته‌بندی و تفکیک شود:

شوروی دوستی

از مهم‌ترین مؤلفه‌های تاریخ‌نگاری چپ مارکسیستی، جایگاه بسیار مهمی بود که این طیف از نویسندگان در آرای خود به شوروی اختصاص دادند. آنچه نمایان بود این نکته مهم است که موقعیت شوروی در این آثار نه صرفاً از جایگاه یک قدرت سیاسی حامی جنبش‌های سوسیالیستی بلکه اتفاقاً نقشی بسیار اسطوره‌ای‌تر و حیاتی‌تر می‌یافت. برای مورخان ایرانی معطوف به جریان چپ مواضع شوروی در حکم حقایقی انکارناپذیر جلوه می‌نمود که هرگونه تردید در آن‌ها به منزله خیانت آشکار به عینی‌ترین حقایق تاریخ و هستی قلمداد می‌شد. در واقع آنچه مورخان چپ وظیفه اصلی خود می‌دانستند تحلیل و بازنشر این آموزه‌ها بود؛ ولی آنچه در نهان رخ می‌داد بسیار قابل تأمل بود. در واقع با این رویکردها، روح استقلال و دیدگاه مستقل که از مهم‌ترین ویژگی‌های مورخان محسوب

می‌شود از اینان ستانده می‌شد و به هر نوع سخن و موضعی، جامه‌ای از ایدئولوژی پوشانده می‌شود و همه تحلیل‌ها و تفسیرهای اینان را معطوف به همان فهم ایدئولوژیک می‌ساخت. محتوای آثار تاریخی نویسندگان چپ مملو از داده‌هایی است که محتوای آن‌ها همین رویکردهای از سر شیفتگی و غیرواقعی است؛ برای نمونه، انور خامه‌ای از نویسندگان و فعالان چپ در جای‌جای آثار خود به‌وضوح اعلام می‌کرد: «جز استالین خدایی نیست» (خامه‌ای، ۱۳۶۲، ص ۲۰۸). این دست اظهارنظرهای افراطی تا آنجا ادامه پیدا می‌کرد که حتی چندین سال پس از سقوط رژیم شوروی، برخی از این نویسندگان ایرانی تجزیه و افول قدرت این رژیم را باور نمی‌کردند و جریان چپ را همچنان فناپذیر و عین حقیقت تاریخی می‌پنداشتند (خاطرات نورالدین کیانوری، ۱۳۷۱، ص ۱۴۵).

وابستگی سیاسی-عقیدتی

این مؤلفه مهم می‌تواند تا حدودی به لحاظ محتوایی شباهت‌هایی با مؤلفه نخست داشته باشد؛ با وجود این، از زوایایی متفاوت نیز قابل بررسی است. محتوای اسناد و مدارکی که از رویدادهای این دوره‌ها برجای مانده است نیز خود گواهی بر این امر بوده است که رهبران و پیشاهنگان حزب توده در زمان تشکیل حزب دائماً احتیاجات و مقتضیات اجتماعی و منافع حزب زحمتکشان را فدای سیاست‌های روزمره شوروی می‌کردند (اسناد تاریخی جنبش کارگری ...، ۱۳۵۹، ج ۳، ص ۲۲۱). با وجود تمامی این دل‌بستگی‌ها به شوروی، ولی نمایان است که اهداف و نگرش‌های کلان‌تر شوروی همیشه بر خواسته‌های حزبی جریان چپ در ایران می‌چربید و تصمیمات سیاسی این کشور گاهی در جهت خلاف خواسته‌های اعضای این جریان تداوم می‌یافت. تلاش شوروی به‌منظور ایفای نقشی مؤثرتر در تحولات ایران پس از انقلاب نمونه‌ای از این تغییر موضع را به‌خوبی نمایان می‌سازد؛ به طوری که برای جذب مردم ایران به حزب توده از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کرد (کمام، ۵۸۳/پ ۱/۱۳۹۱). با وقوع انقلاب اسلامی، با دخالتی آشکار از جانب مقامات شوروی، تغییر در رأس رهبری حزب توده انجام شد و اسکندری برکنار و کیانوری جایگزین وی شد. شوروی‌ها علت انجام این کار را این‌گونه بیان کردند که این تغییرات تنها به دلیل تغییر موضع شوروی درباره حکومت جدید و نیز تلاش در جهت اتخاذ «رویکردهای مسالمت‌آمیزتر» و نیز «رفتاری از سر حسن نیت» بوده است. همین رویکردها بود که به ایجاد دشمنی‌های متناوبی در درون حزب توده منجر شد و در نهایت نیز افشاکاری‌های فراوانی را در درون اعضای حزب نسبت به یکدیگر به دنبال آورد (حزب توده از شکل‌گیری تا فروپاشی ...، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۲۲۷).

اغراق‌گویی و بزرگ‌نمایی

منظور از بزرگ‌نمایی در اینجا، رویکردی معطوف به اغراق و وجود گونه‌های افراط در مواضع و آرای تاریخی مورخان چپ به‌خصوص در آثاری چون خاطره‌نگاری این مورخان در دهه شصت است. جایگاه این امر به‌گونه‌ای است که سبب شده‌است تا فعالیت‌ها و روند تاریخی و سپری‌شده جریان چپ در بستری غیرواقعی و البته فراتر از واقعیت‌های موجود تاریخ ایران ارزیابی شود. در این رویکرد، تلاش می‌شود تا فعالیت‌های حزبی و سازمانی این تشکل سیاسی-اجتماعی، در برهه‌های حساس تاریخ ایران، پررنگ‌تر و نقش این جریان در رویدادها و تحولات مدنظر حساس‌تر و حیاتی‌تر از واقعیت به نظر آید؛ برای نمونه، الفاظ و تعبیری که اعضای فعال جریان چپ بر خود و جریان متبوع خود می‌نهادند - و همین تعبیر در تاریخ‌نگاری مورخان این جریان نیز بازتاب می‌یافت - دارای اغراق و افراط زیادی بود. این مورخان در بازبینی تاریخ گذشته جریان چپ، از این روند با تعبیری همچون «عین تاریخ ایران»، «ترازنامه پیشاهنگ طبقه کارگر» و یا «نمای پهلوانی» یاد می‌کردند، این اغراق‌گویی در حجم وسیعی به نقش جریان چپ، در به‌ثمر رسیدن انقلاب ۱۳۵۷ش در مقایسه با نقش دیگر جریان‌های سیاسی، در تاریخ‌نگاری این جریان در دهه شصت شمس‌ی نمود داشت (حزب توده ایران، اسناد و دیدگاه‌ها حزب توده ایران...، ۱۳۶۰، ج ۲، ص ۵).

تاریخ‌نگاری چپ: عرصه‌ای برای ورود مفاهیم و واژگان جدید

تاریخ‌نگاری جریان چپ در ایران با هر معیاری که نقد و ارزیابی شود، در نقد آن نمی‌توان به این مؤلفه بسیار مهم بی‌اعتنا بود که این جریان همراه با خود چه مقدار زیادی از مفاهیم، واژگان و اصطلاحات نوینی را به زبان فارسی تزریق نمود و از این دریچه و با استفاده از این مفاهیم متنوع، به تحلیل و تبیین تحولات تاریخ ایران اقدام نمود. در واقع، سیاست، جامعه‌شناسی، و تاریخ ایران از جانب این نویسندگان چپ با استفاده از این مفاهیم، فراوان ارزیابی شد. این امر به‌گونه‌ای است که می‌توان آن را در پژوهشی مستقل بررسی کرد. در بررسی محتوای آثار تاریخی دهه شصت نیز می‌توان متوجه این نکته شد که این ویژگی به‌گونه‌ای واضح، نمود یافته‌است و تحلیل‌های این مورخان را سرشار از این مفاهیم ارزشی و ایدئولوژیکی ساخته‌است. در این متون به‌صورت متناوب، واژگان و مفاهیمی همچون فتودال، استعمار، استثمار، امپریالیسم، توده، توده‌ای، ارتجاع و ... وجود دارد. این ویژگی به‌گونه‌ای است که به نظر می‌رسد تاریخ‌نگاری جریان چپ در ایران بدون کاربرد این مفاهیم میسر نخواهد شد (ترابی فارسانی و کوپایی، ۱۳۸۸، صص ۱۱ و ۱۲).



تهمت و افترا

شاید بتوان این مؤلفه را به تنهایی یکی از مهم‌ترین تمایزات میان دیدگاه‌های مورخان چپ و دیگر مورخان معاصر آن‌ها دانست. حجم وسیعی از تهمت‌ها، افتراها و توهین‌هایی که از جانب نویسندگان و مورخان چپ دربارهٔ دیگر جریان‌های سیاسی و یا حتی هم‌زمان و همکاران خودشان در منابع مکتوب آن‌ها برجای مانده‌است این خصیصه را در صدر مؤلفه‌های متمایز تاریخ‌نویسی این گروه نشانده‌است. در تحلیل چنین رویکردی، برخی از تحلیلگران بر این نظرند که غلبهٔ ویژگی تهمت و افترا در نگرش تاریخی مورخان چپ از یک‌طرف به ساختارهای سیاسی موجود در ایران و از جانب دیگر به تجربهٔ اندک فعالیت‌های حزبی به‌طورکلی در ایران ارتباط دارد. با توجه به این دیدگاه، نبود الگوی کارآمد و نیز نبود تمرین کافی دموکراسی، بی‌تجربگی در چگونگی حضور در فضای سیاسی، نرسیدن جامعه به بلوغ فکری و به‌تبع آن احزاب و گروه‌های سیاسی، حیات سیاسی این‌گونه احزاب را همواره با تشمت آرا و عقاید و نیز درهم‌ریختگی اجتماعی با گرایش به دیگرستیزی مواجه کرده‌است. این وضعیتی است که بیش از سایر جریان‌های ایدئولوژیک، در تاریخ‌نگاری حزب توده راه یافته‌است. پیش‌ازین، برخی از جبهه‌گیری‌ها، مواضع و رویکردهای نویسندگان چپ در مواجهه با فعالیت دیگر جریان‌های سیاسی معاصر ایران نقل شد و در ورای این داده‌های تاریخی تاحدودی نمایان شد که موضع‌گیری‌های آنان همواره منطقی، مستند، مستدل و مبتنی بر اصول اخلاقی و حزبی نبوده‌است و تاحدی رویکرد آن‌ها عنادورزانه، مملو از اتهامات گوناگون و گاه همراه با استفاده از الفاظ رکیک و غیراخلاقی نیز بوده‌است. اتهام، انگ‌زنی سیاسی، ترور شخصیت و ... امری است که گویا پیشینه‌ای به درازای حیات سیاسی آن‌ها داشته‌است. استفاده از ادبیات مشترک، زبان واحد و مفاهیم ارزشی و شعاری در تمامی این اتهام‌ها به چشم می‌خورد. از مهم‌ترین اتهاماتی که از جانب این مورخان به اعضای دیگر زده می‌شد، تهمت انتساب آنان به غرب و جبههٔ امپریالیسم بود (حزب تودهٔ ایران، اسناد و دیدگاه‌ها حزب تودهٔ ایران...، ۱۳۶۰، ج ۲، ص ۵۴۹). این ویژگی به شکلی بارز در بیشتر منابع تاریخ‌نگاری جریان چپ مانند کتاب‌های خاطرات یا گاهی منابع تاریخ شفاهی چپ به‌خصوص در داخل کشور در دههٔ شصت شمسی وجود دارد.

تضاد و تناقض: بارزترین مؤلفه در تاریخ‌نگاری جریان چپ در دههٔ شصت

وجود تضادها و تناقضات در درون محتوای تاریخ‌نگاری مورخان چپ دههٔ شصت به‌گونه‌ای است که می‌توان از آن در ذیل یک مؤلفهٔ مستقل در دسته‌بندی مهم‌ترین



مؤلفه‌های جریان تاریخ‌نگاری چپ در این دهه نام برد. یکی از دوره‌هایی که تحت تأثیر تحولات سیاسی ایران، تاریخ‌نگاری جریان چپ بیشترین تضادها و تعارض‌ها را در محتوای خود تجربه نمود، سال‌های نخست پس از پیروزی انقلاب اسلامی بود؛ یعنی درست زمانی که حزب توده منحل و فعالیت آزاد این حزب و دیگر گروه‌های چپ در فضای سیاسی ایران ممنوع شد. این رویداد که منجر به فعالیت‌های نوشتاری با محتوای تاریخی از جانب فعالان این گروه‌ها شده بود، همراه با خود مجموعه‌ای از تضادها را به درون تاریخ‌نگاری جریان چپ وارد کرد. گستره این امر به گونه‌ای بود که حجم وسیعی از محتوای آثار تاریخی این دوره، تکذیبیه‌ها، رد و انکارها، و ابراز مخالفت‌های شدید اعضای این جریان با یکدیگر بود. نمونه‌ای از این امر را می‌توان در روایت حادثه ترور شاه از جانب مورخان چپ دهه شصت رصد نمود. در حالی که برای تمامی فعالان سیاسی این دوره نمایان بود که نورالدین کیانوری در این رویداد نقشی مؤثر داشته است؛ با وجود این خود وی در این باره می‌گوید: «من از موضوع ترور در این تاریخ اصلاً خبر نداشته‌ام» (کیانوری، ۱۳۶۰، ص ۱۰۲). در همین حال احسان طبری در مواجهه با این اظهار نظر کیانوری می‌گوید که دخالت کیانوری در این جریان قطعی است (طبری، ۱۳۶۷، ص ۸۴). کشاورز نیز در همین ارتباط، از تعاملات پنهانی کیانوری با فخرآرایی پرده برمی‌دارد (دهباشی، ۱۳۸۰، ص ۱۹).

تلاش در جهت پیشینه‌سازی‌های طولانی

برای مورخان جریان چپ، وجود سوابق طولانی‌تر در زمینه فعالیت‌های حزبی، امری بود که می‌توانست جایگاه و شأن تاریخی پراهمیتی را برای این جریان به همراه آورد. این پیشینه، هراندازه که قدیمی‌تر بود از نظر اینان خبر از تجربه‌های غنی تاریخی، و درک بالا از فعالیت‌های سیاسی داشت و به احتمال دلیلی بر حقیقت‌گویی درباره ایدئولوژی مارکسیسم نزد آن‌ها بود. این مؤلفه به گونه‌ای است که نمی‌توان در بررسی ویژگی‌های تاریخ‌نگاری چپ دهه شصت از آن چشم‌پوشی کرد. در واقع تلاش بی‌وقفه نویسندگان و صاحبان قلم نزدیک به جریان چپ در مسیر پیوند دادن سرنوشت این جریان سیاسی-ایدئولوژیک به گذشته‌ای طولانی‌تر، برای به دست آوردن مشروعیت سیاسی و پایگاه اجتماعی گسترده‌تر انجام می‌شد. حسینعلی نودری این تلاش را که به منظور ایجاد پایگاه‌های مشروعیت‌بخش در نزد توده‌ها انجام می‌شد، در زمره ویژگی‌های ذاتی این گونه جریان‌ها برمی‌شمارد که در حقیقت بیشتر معطوف به جذب حداکثری نیروهای اجتماعی، توده‌ای شدن و در نهایت فراگیر نمودن آموزه‌ها، شعارها و ایده‌های آنان است (نودری، ۱۳۸۱، ص ۱۰۴).

مبارزه با امپریالیسم

این مولفه پیش از هر امر دیگری، از یک رویکرد تحلیلی دیگر در میان این دسته از مورخان به ویژه در پس از انقلاب پرده برمی داشت که بر اساس آن نگرش، نقشی که برای پدیده استعمار و امپریالیسم در تحولات تاریخ ایران قائل می شدند، بسیار بیشتر و پررنگ تر از واقعیت های اجتماعی-تاریخی ایران بود. از این دیدگاه، عامل اصلی و نهایی و نیز مسئول تمامی عقب ماندگی های ایرانیان را می شود در امپریالیسم جست و جو کرد؛ البته پیش از تحلیل این دسته از مورخان، در آرای لنین به امپریالیسم توجه شده بود. برای لنین، پدیده امپریالیسم مهم ترین و تأثیرگذارترین جریانی بود که به شکلی تاریخی، وضعیت همراه با فقر و بیچارگی و ظلم کنونی جهان را سبب شده بود (رواسانی، ۱۳۶۷، ص ۴).

امپریالیسم مفهومی ارزشی بود که در وصف دوره سلطه استعمار سرمایه داری و تحلیل فضای حاکم بر آن دوران، بیشترین کاربرد را نزد مورخان این جریان پیدا کرد. این امر در واقع از نظام مفهومی-ارزشی خاصی پرده برمی داشت که در جریان انقلاب اسلامی کارکرد بسیار ویژه ای یافت و در پس از انقلاب نیز در فضای داخلی کشور به مبارزه با استعمار و امپریالیسم خارجی از سوی اکثر جریان های تاریخ نگاری داخلی مانند ملی گرا و اسلامی توجه شد. نزد مورخان چپ نیز در دهه شصت شمسی که تأثیر گفتمان انقلاب بر ذهن و زبان آن ها نمایان بود به کاربرد مفهوم فوق بیش از پیش توجه شد. این امر به خصوص در بررسی تحولات تاریخ معاصر ایران نزد این مورخان نمایان تر به نظر می رسید. تاریخ معاصر ایران برای این مورخان عبارت بود از تسلط بی چون و چرای امپریالیسم و نفوذ آن در تمامی شئون اجتماعی و سیاسی و فرهنگی ایرانیان.

برای این مورخان مبارزه با این پدیده از طریق راه های معمول و متداول سیاسی و حزبی ناکارآمد بود. این مورخان از رویکرد دیگر جریان های سیاسی به دلیل مباحثات در مبارزه با امپریالیسم انتقاد و آن ها را طرد می کردند. در واقع این مورخان تلاش می کردند ثابت کنند که افتخار مبارزه با استعمار و امپریالیسم امری است که فقط نصیب جریان چپ شده است. این مشخصه یکی از اصلی ترین مؤلفه های تاریخ نگاری جریان چپ به خصوص در دهه شصت شمسی در فضای داخلی کشور است.

نپذیرفتن مسئولیت درباره برخی از رویدادهای گذشته

برخی عناصر و مورخان چپ (مارکسیستی) داخل کشور در دهه شصت، با توجه به ایجاد حاکمیت اسلامی و رویکرد خاص این حاکمیت در شعار نه شرقی و نه غربی و اصل مبارزه با استکبار جهانی (دو قدرت بزرگ آن دوران یعنی آمریکا و شوروی)، به

انکار برخی اقدام‌ها و نظرات پیشین خود و نپذیرفتن مسئولیت درباره آن‌ها - که هم‌اکنون مورد انتقاد جریان‌های سیاسی دیگر و گفتمان انقلاب بود - پرداختند. این مؤلفه به شکلی بارز به‌ویژه درباره پیروی از شوروی و حمایت از منافع این کشور، در آثار و کتاب‌های خاطرات برخی از رهبران این گروه به‌خصوص آثار طبری و کیانوری وجود دارد. این مؤلفه به‌عنوان فرصتی مغتنم و پراهمیت جلوه می‌کرد تا این افراد در پس آن بتوانند بر تمامی تجربه‌های ناکام پیشین خود سرپوش گذارده و با نگاهی تاریخی و بنا به آنچه خودشان از آن با تعبیر مستند نام می‌بردند، درصدد تبیین این وضعیت نوین برآیند.

رویکرد غالب در این آثار به‌نوعی مرور کلی رویدادهای تاریخی، تکریم و تجلیل دوستان و تسویه حساب‌های متنوع با دشمنان یا مخالفان سیاسی، و نیز پررنگ‌ساختن نقش خود اعضای حزب در جریان تحولات سیاسی بوده‌است (مسکوب، ۱۳۷۵، ص ۶۰۵. آبراهامیان، بی‌تا، ص ۲۶).

صراحت‌گفتار برخی از همین مورخان و خاطره‌نویسان به‌گونه‌ای است که تردیدها و شبهه‌های بیشتری را در جهت نداشتن اعتماد کامل به محتوای این آثار ایجاد می‌کند؛ برای نمونه، نورالدین کیانوری در بخشی از خاطرات خود به‌صراحت اعلام می‌کرد که: «من خاطرات هیچ‌یک از این افراد را قبول ندارم و خاطرات خودم و آنچه خود نقل می‌کنم قبول دارم. آنهایی که در مهد آزادی دست‌به‌قلم شده‌اند برای دفاع از خودشان و متهم نمودن دیگران به همه‌چیز بوده‌است» (کیانوری، ۱۳۷۱، ص ۱۰۹).

نتیجه

جریان تاریخ‌نگاری چپ (کمونیستی) متأثر از فضای انقلابی در اواخر دهه پنجاه و اوایل دهه شصت شمسی از پرکارترین جریان‌های تاریخ‌نگاری‌ای بود که بیشترین آثار قلمی در حوزه تاریخ‌نگاری را به نسبت دیگر جریان‌های تاریخ‌نگاری در این دوره تولید نمود. درحقیقت انقلاب اسلامی باعث تغییر و توسعه این جریان تاریخ‌نگاری در این دهه در داخل کشور گردید. مورخان وابسته به این جریان تلاش می‌کردند تا با مفاهیم و اصطلاحات مندرج در نظام تفکر مارکسیستی به تحولات ایران پس از انقلاب نظر انداخته و به تبیین و تحلیل آن اقدام نمایند.

بی‌شک، بینش و نگاه ایدئولوژیک به جریان تاریخ را می‌توان اصلی‌ترین مؤلفه جریان چپ (مارکسیستی) دانست که عطف به روش و بینش مارکسیستی بود و حاصل اندیشه‌ها، آمل، اهداف و تاریخ‌نگاری‌های رهبران این جریان در دهه شصت بود.

تلاش برای کسب پشتوانه مردمی، تولید مفاهیم و واژگان نوین، تلاش برای نشان‌دادن

نقش مثبت و سازنده از جریان متبوع خود، پیشینه‌سازی تاریخی و پیشگامی در مبارزات علیه امپریالیسم، حماسه‌سازی و نپذیرفتن مسئولیت درباره برخی از رویدادهای گذشته را می‌توان از مهم‌ترین مؤلفه‌ها و مشخصه‌های جریان تاریخ‌نگاری چپ مارکسیستی در دهه شصت شمسی برشمرد که در آثار تاریخی نگارش شده این جریان پس از انقلاب و به‌خصوص در دهه شصت موجود است.

با وجود چاپ تعداد فراوان کتاب، سند و خاطره و دیگر منابع تاریخ‌نگاری به‌وسیله این جریان در دهه شصت شمسی انتقاداتی هم از این منابع به‌وضوح وجود دارد مانند: سیاست‌زدگی، اختلاط مسائل سیاسی آن دوران با حوادث تاریخی و بهره‌گیری‌های سیاسی از تاریخ در تاریخ‌نگاری دهه شصت در جریان تاریخ‌نگاری این دهه. استفاده ابزاری از تاریخ برای توسعه اهداف سیاسی و مخدوش‌ساختن دیگر جریان‌های منتقد، در جریان تاریخ‌نگاری چپ بیش از دیگر جریان‌ها استفاده شده است. در این تاریخ‌نگاری تا حد فراوان کشف حقیقت به‌عنوان وظیفه اصلی مورخ مطرح نیست و گزاره‌های تاریخی به‌گونه‌ای مطرح می‌شود که در جهت تقویت منابع یا جبهه سیاسی علیه دیگر جریان‌ها باشد. این عامل تا حد فراوانی باعث بی‌اعتمادی به تاریخ و تنزل سطح علمی منابع تاریخ این جریان تاریخ‌نگاری می‌شود و تاریخ از سطح یک علم روشمند و قابل اعتماد به ابزاری در خدمت سیاست و گاهی تحریف تاریخ تبدیل می‌شود.

سبک نگارشی توصیفی و روایی از دیگر خصوصیات تاریخ‌نگاری این جریان در این دوران است و گاهی تاریخ‌نگاری بدون روش و نگرش معین و آگاهانه انجام شده است. این بیشتر به دلیل ناآشنایی مورخان این جریان با روش‌های علمی تاریخ‌نگاری است چون بیشتر کسانی که در قالب این جریان، کتاب‌های تاریخی نگاشته‌اند، مورخ نبوده‌اند و برخی از آن‌ها سیاست‌مدار، وقایع‌نگار، و یا روزنامه‌نگار بوده‌اند.

و بالاخره اینکه دایره مخاطبان و خوانندگان در این تاریخ‌نگاری عمومی نیست و آثار این جریان تاریخ‌نگاری گاهی برای خواص نوشته شده است و چون جهت‌گیری سیاسی دارد، عموم مردم به آن اعتماد ندارند.

منابع

اسناد آرشیوی

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما):

۲۶۴/۱۴۱۶۵؛ ۲۶۴/۱۵۰۱۱؛ ۲۶۴/۱۵۷۸۶؛ ۲۶۴/۱۹۴۴۴؛ ۲۹۶/۱۷۵۰۹؛ ۲۹۶/۱۷۳۱۵؛ ۹۹۹/۳۳۷۲۱

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی (کمام):

۰۱/۱۳۹۱ پ/۵۸۳؛ ۹۷۰۳۸۷؛ ۱۰۲۶۵۲۸

اسناد چاپ شده

اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال‌دموکراسی و کمونیستی ایران. (ج ۱ تا ۴). (۱۳۵۹). تهران: نشر علم.
اسناد و اعلامیه‌های حزب توده ایران از شهریور ۵۷ تا اسفند ۵۸. (۱۳۵۹). بی‌جا: نشر حزب توده.
حزب توده ایران، اسناد و دیدگاه‌ها حزب توده ایران از آغاز تا انقلاب ۵۷. (ج ۲). (۱۳۶۰). تهران: نشر حزب توده ایران.

کتاب

آبراهامیان، یرواند. (۱۳۹۱). ایران بین دو انقلاب: درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران معاصر. (ج ۱). (۱۸). (احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی و لیلیایی، مترجمان). تهران: نشر نی.
آبراهامیان، یرواند. (۱۳۷۹). ایران بین دو انقلاب. (کاظم فیروزمند و دیگران، مترجمان). تهران: نشر مرکز.
آبراهامیان، یرواند. (بی‌تا). خاطراتی از چپ. بی‌جا.
ایگرس، گئورگ. (۱۳۸۹). تاریخ‌نگاری در قرن بیستم از عینیت علمی تا چالش پسامدرن. (عبدالحسین آذرنگ، مترجم). تهران: انتشارات سمت.
جزنی، بیژن. (بی‌تا). چگونه مبارزه مسلحانه توده‌ای می‌شود و چند مقاله دیگر. بی‌جا.
جوانشیر، ف. م. (۱۳۶۰). تجربه ۲۸ مرداد: نظری به تاریخ ملی شدن صنعت نفت. تهران: شرکت سهامی انتشارات خاص و انتشارات حزب توده.
حزب توده از شکل‌گیری تا فروپاشی ۱۳۶۳-۱۳۲۰. (ج ۲). (۱۳۸۷). (جمعیتی از پژوهشگران موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، کوششگر). تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
حسن‌زاده، اسماعیل. (۱۳۸۴). مشی چریکی چپ در ایران: در تحولات سیاسی-اجتماعی ایران از ۱۳۵۷-۱۳۲۰. (مجتبی مقصدی، کوششگر). تهران: نشر روزبه.
خامه‌ای، انور. (۱۳۶۲). خاطرات: فرصت بزرگ از دست رفته: روایتی از تشکیلات حزب توده. تهران: نشر هفته.
خاطرات نورالدین کیانوری. (۱۳۷۳). (موسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه، کوششگر). تهران: انتشارات اطلاعات.

- دهباشی، علی. (۱۳۸۰). *خاطرات سیاسی دکتر فریدون کشاورز*. تهران: نشر آبی.
- رواسانی، شاپور. (۱۳۶۷). *دولت و حکومت در ایران در دوره تسلط استعماری سرمایه‌داری*. تهران: شمع.
- سازمان چریک‌های فدایی خلق. (۱۳۶۰). *بختی پیرامون بحران در سازمان ما*. بی‌جا: بی‌نا.
- سیاست و سازمان حزب توده از آغاز تا فروپاشی. (ج ۱). (۱۳۷۰). مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، کوششگر. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- سیاست و سازمان حزب توده از آغاز تا فروپاشی. (ج ۱). (۱۳۷۲). مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، کوششگر. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- طبری، احسان. (۱۳۶۷). *کژراهه، خاطراتی از تاریخ حزب توده*. (ج ۳). تهران: انتشارات امیرکبیر.
- طبری، احسان. (۱۳۶۶). *کژراهه، خاطراتی از تاریخ حزب توده*. (ج ۲). تهران: انتشارات امیرکبیر.
- طبری، احسان. (۱۳۶۰). *چهره یک انسان انقلابی*. تهران: انتشارات حزب توده.
- فصیحی، سیمین. (۱۳۷۲). *جریان‌های اصلی تاریخ‌نگاری در دوره پهلوی*. (ج ۱). تهران: نشر نوید.
- قمری، داریوش. (۱۳۸۰). *تحول ناسیونالیسم در ایران*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- کامبخش، عبدالصمد. (۱۳۵۸). *شدهای درباره تاریخ جنبش کارگری در ایران*. (ج ۵). بی‌جا: انتشارات حزب توده.
- کشاورز، کریم. (۱۳۵۷). *من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده ایران را*. بی‌جا: بی‌نا.
- کولاکوفسکی، لشک. (۱۳۸۴). *جریان‌های اصلی در مارکسیسم: برآمدن گسترش و فروپاشی*. (ج ۱). (عباس میلانی، مترجم). تهران: انتشارات آگاه.
- کیانوری، نورالدین. (۱۳۷۱). *خاطرات*. (ج ۲). تهران: نشر اطلاعات.
- کیانوری، نورالدین. (۱۳۶۱). *حزب توده ایران و مسائل میهن انقلابی ما: مجموعه مقالات، مصاحبه‌ها و سخنرانی‌ها*. بی‌جا: انتشارات حزب توده.
- کیانوری، نورالدین. (۱۳۶۰). *مواضع حزب توده ایران در جبهه داخلی و جهانی علیه امپریالیسم*. تهران: نشر حزب توده ایران.
- کیانوری، نورالدین. (۱۳۵۹). *حزب توده ایران در برخورد با مسائل مشخص سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک انقلاب: پرسش و پاسخ*. بی‌جا: انتشارات حزب توده.
- مارکس، کارل؛ انگلس، فردریک. (۱۳۸۵). *مانیفست حزب کمونیست*. (محمد پورهرمزان، مترجم). برلین: انتشارات حزب توده ایران.
- مارکس، کارل. (۱۳۷۸). *دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴ کارل مارکس*. (ج ۲). (حسن رضوی، مترجم). تهران: انتشارات آگاه.
- نجاتی، غلامرضا. (۱۳۷۱). *تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران*. (ج ۱ و ۲). تهران: مؤسسه انتشاراتی رسا.
- نوذری، حسینعلی. (۱۳۸۱). *احزاب سیاسی و نظام‌های حزبی*. تهران: نشر گستره.
- نوذری، عزت‌الله. (۱۳۸۰). *تاریخ احزاب سیاسی در ایران*. شیراز: انتشارات نوید.

نیک‌آئین، امیر. (۱۳۶۰). *ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی* ... تهران: انتشارات حزب توده.
همایون کاتوزیان، محمدعلی. (۱۳۹۰). *اقتصاد سیاسی ایران*. (چ ۱۳). (محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، مترجمان). تهران: نشر مرکز.

مقاله

ترابی فارسانی، سهیلا و مریم توسلی کوپایی. (۱۳۸۸). «درآمدی بر تاریخ‌نگاری حزب توده ایران». فصلنامه
تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری. شماره ۴.

رحمانیان، داریوش. (۱۳۸۹). «مکاتب تاریخ‌نگاری ایران معاصر». *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*. شماره ۱۵۲.
مسکوب، شاهرخ. (۱۳۷۵). «ملاحظات در باب خاطرات مبارزان حزب توده ایران». *مجله ایران‌نامه*. شماره ۵۶.

